

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

نوروز: مژده پیروزی های تردید ناپذیر

نوروز و بهار را می توان نماد انقلاب و دگرگونی بنیادی نیز دانست. با فرا رسیدن بهار حکومت زمستان و سرما و تاریکی و رخوت و مرگ به پایان می رسد و عناصر طبیعت هم پیروزی خورشید، پیدایش امید به بهبود اوضاع جوی، نوزایی گیاهان و آغاز دوران رشد و توسعه را، در ضریبهای از اعتدال که، نه در محافظه کاری، که در جهشی انقلابی به سوی دگرگونی، همچون نمایشی آشکارا سمبولیک، در پیش چشم ما بروی پرده می آورند.

esmail@nooriala.com

ذهنیت دیجیتال

این نکته ای اثبات شده است که جهان بینی هند و ایرانی بر پایه «تقابل اضداد» ساخته شده و، در این ذهنیت، جهان آفریده خدایان کهن همواره دستخوش مبارزه خدایان خیر (اهوراها و ایزدان شان) با خدایان شر (دائوها یا دیوها) بوده است. این بخش مهم از جهان بینی ما هرگز ما را ترک نکرده است، حتی وقتی که جهان بینی اسلامی کوشیده است تا «ثنویت ایرانی» را به «وحدانیت عربی» تبدیل کند. بو علی سینا، در کتاب "شفا"، نوشته که: «طبقاتی از پیشینیان به فلسفه اعداد تمایل داشتند و معتقد بودند که همه چیز از ضدین به وجود می آید و از این جهت خیر و شر، یا نور و ظلمت، به عنوان دو ضد تلقی می شدند». اما این «از گذشته گوئی» چندان هم جهان بینی ایرانی را متعلق به گذشته نمی کند و ایرانیان همین نگرش را بصورتی گریزناپذیر به داخل اسلام آورده اند.

مثلاً، اگر منظومه «گلشن راز» سروده شیخ محمود شبستری (678 تا 740 هجری) را خوانده باشید می دانید که شیخ، به دستور پیرش، برخی از پرسش های یک مراجعه کننده را بصورت این منظومه پاسخ می دهد. یکی از پرسش ها این است که «چرا ما خدا را نمی بینیم؟» و شیخ پاسخ می دهد که: «ظهور جمله اشیا به ضد است / ولی حق را نه ضد است و نه ند است» (که «ند» به معنای دشمن آمده است). منظور او این است که اگر قصدمان حس کردن (یا دیدن و شنیدن و...) چیزی است حتماً باید برای آن چیز دارای ضد و مخالف و «آلترناتیو»ی وجود داشته باشد، و چون «خدای شیخ» دارای آلترناتیو نیست پس قابل دیدن هم به شمار نمی رود.

منظور من در اینجا «نتیجه گیری»ی شیخ عارف مسلکی نیست که واقعیت فیزیکی را با امور مجرد ذهنی مخلوط کرده است، بلکه نظرم به پایه استدلال اوست در این مورد که انسان تنها از طریق مقابله اعداد است که به وجود هر دو طرف تضاد پی می برد. و این نکته علمی دقیقی است که در عصر ما علوم زیست شناسی و روانشناسی نیز آن را تأیید کرده اند.

از نظر من، «فلسفه تضاد» یک «نگرش دیجیتال» است. «دیجیتال» این روزها صفت رایجی است در عالم کامپیوتر و مخابرات عصر ارتباطات. زبان کامپیوتر فقط از یک سلسله «صفر» و «یک» تشکیل شده است که هر کجا صفر باشد یک نیست و هر کجا که یک ظهور کند صفر غایب است، و چون «اعداد تکی» را «دیجیت» می خوانند، برای این تناوب صفر و یک صفت «دیجیتال» را بکار برده اند. بدین لحاظ، ذهنیت ساخته شده بر بنیاد درک دوگانه ها را نیز می توان «ذهنیت دیجیتال» خواند.

[همینجا توضیح دهم که «دیجیت» در اصل به معنای «انگشت» است، و چون فرض می کنند که انسان عمل محاسبه را با شمارش انگشتان اش آغاز کرده و به سیستم حساب دهنده‌ی رسیده است، به اعداد صفر تا 9 هم «دیجیت» می گویند.]

باری، ذهن ما با دوگانه های ضد هم، یا اضداد، کار می کند: شب و روز، تاریک و روشن، سرما و گرما، زبر و نرم، حضور و غیاب، عشق و نفرت، دوستی و دشمنی، نزدیکی و دوری، شادمانی و اندوه، آشفتگی و جمعیت خاطر... هر یک از این دو پاره ها اگر در ذهنیت ما وجود نداشته باشد آن دیگری هم وجود نخواهد داشت. شب بدون روز درک شدنی نیست. همانگونه که وجود هوا را دائماً حس نمی کنیم اما کافی است چند ثانیه ای سرمان را زیر آب ببریم تا دریابیم که تنها در خلاء است که می توان قدر هوا را دانست. حافظ هم می گوید: «در خلاف آمدِ عادت بطلب کام، که من / کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم!».

«تناوب ضدها» است که می تواند «عادت» و «استمرار» و «یکنواختی» را بر هم زند و دوگانگی ها را به ابراز وجود خویش مبدل کند. و همهء ذهنیت ما بر این اساس «دوگانه بینی» ساخته شده است.

دوگانه های طبیعت

از آنجا که ساختار ذهن ما دوگانه شناس است، ما طبیعت را نیز در صور دوگانه اش می شناسیم؛ یعنی ذهن ما طبیعت را در دوگانه هایش می فهمد، و لذا طبیعت هم، آنچنان که درک اش می کنیم، خود را در دوگانه هایش به رخ ما می کشاند و ماهیتی دوگانه بنیاد دارد.

اینگونه است که بین احساس و عاطفه و ادراک ما، و خودنمایی های طبیعت، رابطه هائی مستقیم برقرارند که کار هنرمندان، و بخصوص شاعران، کشف همین رابطه ها است. در واقع همین رابطه ها هستند که «زبان» را «شاعرانه» و یا «شباهت بنیاد» می کنند و، در نتیجه، زبان ما به ما اجازه می دهد تا ویژگی های رفتاری و ادراکی خود را به عناصر طبیعت تسری دهیم. این کار را در ادبیات «شخصیت بخشی» (personification) می خوانند. انسان، از طریق زبان، ویژگی های رفتاری و حتی ذهنی خود را به عناصر طبیعت می بخشد و از آنها «شخصیت» می سازد. در زبان است که «ماه می آید، خورشید سر می زند، زمستان به سر می آید، بهار از راه می رسد، باد بهاری شاخه های پر شکوفه را به رقص می خواند، تابستان شادمانی می آورد، خزان غمگین است، دریا می خروشد و کوه گردن کشی می کند».

سمبولیزم طبیعت

از آنجا که عناصر طبیعت در ذهنیت دیجیتال ما رفتار و حرکات و سکناات آدمی را بخود می گیرند، ما می توانیم از آنها بعنوان «نماد» استفاده کنیم. «نماد» در واقع جانشین یک مفهوم غیر خود است که در بیان آن مفهوم حضور پیدا می کند و بخشی از آن می شود. حافظ می گوید: «صحبتِ حکامِ ظلمتِ شبِ یلداست / نور ز خورشید خواه، بو که برآید». یعنی در ذهنیت او «شب یلدا» که حامل «ظلمت» دارد (و ظلمت با «ظلم» هم‌ریشه است) حکامی دارد که ظالم اند و بر عرصهء حیات اجتماعی انسان مسلط؛ و این ظلمات تنها وقتی از میان می رود و منقرض می شود و فرو می پاشد که «آلترناتیو» اش از

افق سر زند. و آلترناتیو شب یلدا چیست جز دمیدن خورشید؟ ضدیت شب و روز در اینجا مشابَهت ظلم و ضد ظلم را افشا می کند، و ضد ظلم اگرچه در کلام حافظ گفته نمی شود اما در غالب «نور» خودنمایی می کند.

به همین ترتیب ما می توانیم «ضدهای ذهنی» را از طریق استفاده از «ضدهای عینی»ی خویش قابل «بیان غیرمستقیم» نموده و، از این طریق، «نور» را جانشین «عدل»، و «ضلام تاریکی» را جانشین «ظلم» کنیم. یا می توانیم بهار را زمان بازسازی و نوزائی هرآنچه در زمستان خشکیده و از دست رفته است بدانیم و شب یلدا را مشابَه اوج فرازش فواره ای بگیریم که چون «بلند» شود «سرنگون» شود. و در این «رابطهء بین ذهنیت و طبیعت» است که ما نمادها (یا سمبول ها)ی جاودانهء روزمره و متعالی خویش را می آفرینیم.

اگر بهار بر زمستان چیره می شود، اگر خورشید از شب یلدا به بعد قدرت می گیرد و روزها را بلندتر و شب ها را کوتاه تر و گرمابخش می کند، چرا ما نتوانیم آنها را نمادهای پیروزی خیر بر شر، و عدل بر ظلم، بدانیم و چنان سخن بگوئیم که هیچ دستگاه ممیزی نتواند سخن ما را ممنوع الانتشار کند؟ در واقع، این نوع بیان غیرمستقیم و نمادین شب و روز، و ظلمت و نور، اگرچه ظاهراً به «پیروزی» های طبیعی اشاره دارند اما بخوبی می توانند بیانگر هر نوع پیروزی انسانی و اجتماعی و سیاسی و جنگی نیز باشند.

استوره و آئین

اگر «استوره» را «نمادهائی رمزآمیزی پیرامون آفرینش هستی و جهان و نیز داستان هائی از خدایان و ایزدان و پهلوانان یک فرهنگ منسجم که در زمان و فضائی غیرواقعی حادث و حاضر می شوند» بدانیم، آنگاه می توانیم در هر استوره تطابق اجراء آن را با عناصر طبیعت، که معناهای سمبولیک خود را در خود و با خود دارند، مشاهده کنیم. مثلاً می توان دید که در افسانهء آفرینش آریائی، اهورا میترا، که خدای خورشید و آتش و پیمان و نظم است در بلند ترین شب سال (یلدای آغاز زمستان) زاده می شود و با زادن اش کمر شب و سرما می شکند و عرابهء سال به سوی اعتدال بهاری می تازد؛ یا جمشید آغاز بهار را «روز نو» می خواند و فرارسیدن آن را جشن می گیرد.

و از آنجا که در استوره ها وقایع و عناصر طبیعی بصورت کارکرد سمبولیکِ خود وجود دارند، مردمان یک فرهنگ می توانند از استوره های ملی خویش برای بیان مسائل روزمرهء نیز استفاده کنند. اما مهمترین عنصر استوره وجود «آئین» هائی است که در «زمان های خاصی از گردش فلکی» برگزار می شوند؛ بطوری که می توان گفت ریتم آئین های یک فرهنگ با ریتم انقلابات طبیعی جغرافیای آن فرهنگ همخوانی و هماهنگی کامل دارد. ما هنوز، بعد از هزاران سال، آئین های مهرگان و یلدا و سده و نوروز را بجا می آوریم و حتی در دهه های اخیر توجه به این آئین ها، همچون تضمینی برای محفوظ ماندن هویتی ملی - فرهنگی مان، بسا بیشتر از گذشته شده است.

همچنین، در پشت هر آئین، استوره ای توضیح گر اجزاء آن وجود دارد که البته همواره در گذر زمان زیر و زبر و بازخوانی و نوسازی گشته و «به روز» می شود. «حاجی فیروز» نمونه ای از این فراز و نشیب

است. «فیروز» عربی شده «پیروز» است و، چنانکه خواهیم دید، در فرهنگ ما، بین نوروز و پیروزی رابطه ای مستقیم وجود دارد. سیر زمانه «پیروز»، این مظهر «نوروز»، را «حاجی» و «سیاه» کرده است اما در خورجین او همچنان چیزی جز شادمانی پیروزمندانه بهار وجود ندارد.

در عین حال، ممکن است تصور شود که آئین ها جنبه مذهبی دارند، حال آنکه در یک نگاه ژرفابین تر می توان دید که اتفاقاً این مذاهب اند که می کوشند تا خود را با آئین ها تطبیق دهند تا به ماندگاری برسند. نمونه این امر داستان زادن عیسای مسیح است در اورشلیم. اگر چنین تولدی اتفاق افتاده باشد منابع مذهبی آن را در بهار گزارش می کنند اما هنگامی که امپراتوری روم تصمیم می گیرد تا از دین میترائی دوری کند و به دین عیسوی بگراید، ناگزیر می شود که بسیاری از حوادث را با ارزش های میترائی تطبیق دهد و، در نتیجه این کوشش، عناصر استوره ای دین عیسوی را به حوادث طبیعی مندرج در آئین های میترائی مربوط سازد. یعنی، از این طریق است که زمان تولد عیسی با شب یلدا و تولد میترا تطبیق می یابد؛ هرچند که اکنون، به مرور ایام، پنج شش روزی بین این دو واقعه فاصله افتاده است.

نزدیکی طبیعی آئین ها

شباهت بین آئین های ملل مختلف اما لزوماً از «اقتباس» سرچشمه نمی گیرد بلکه به رابطه آئین ها با وقایع متکرر طبیعی مربوط است. ملل مختلف، دورافتاده از هم و بی خبر از یکدیگر، بهر حال ساکن کره زمین محسوب شده و حوادث طبیعی نیز برای همه آنها یکی بوده اند. و از آنجا که مابین ریتم های طبیعت و احوالات آدمی شباهتی گریزناپذیر وجود دارد، هر قوم از دل وقایع مکرر طبیعی اطراف خود استوره هائی را استخراج کرده و بر اساس آنها آئین هائی را تعبیه نموده است. بدین سان اتفاقی نیست اگر آغاز سال نوی چینی و مسیحی، و آئین های موسوم به «هانوکا» ی یهودی، با شب یلدا ی ایرانیان حدوداً همزمان باشند. یا آئین های نوروز ما و مراسم «سینت پاتریک» ایرلندی ها و عید پاک مسیحیان نیز همزمان اجرا شوند. این وحدت آئینی، اگر آگاهانه به کارکردهای ممکن آن توجه شود، می تواند زمینه جدیدی را برای آنچه که «وحدت اجتماعی انسان منتشر» خوانده می شود و اعلامیه جهانی و جهانگیر حقوق بشر جلوه ای از آن است، فراهم آورد.

سمبولیزم نوروز

توجه کنیم که «آئین ها» عموماً یا «جشن پیروزی» اند و یا «سوگواری برای شکست». فرهنگ ایرانی اگرچه «سوگ سیاوش» و «غمنامه مرگ سهراب» را هم در انبانه دارد اما بیشتر بر شادمانی های ناشی از پیروزی تکیه دارد. حال آنکه فرهنگ شیعیان چنان بر بنیاد آئین های سوگواری استوار است که جشن های ولادت اولیاء نیز نمی تواند چندان با شادمانی های بی پروا قرین شود. در این فرهنگ بجای خنده حکمروای آئین ها اشک است.

جشن های نوروزی، مجموعاً، آئین فرارسیدن بهار و «پیروزی» نهائی خورشید را شکل می دهند و لذا، بیش از هر چیز دیگر، در اندیشه ما ایرانیان بصورت «جشن پیروزی» معنا گرفته اند. بقول سعدی:

«دوست باز آمد و دشمن به مصیبت بنشست / باد نوروز، علی رغم خزان، باز آمد»؛ و در کلام فردوسی:
«همه ساله بخت تو پیروز باد / شبان سیه بر تو نوروز باد»، و از همین سر است که به هنگام فرارسیدن
سال نو، ایرانیان، برای گفتن خجسته باد نوروزی، از تعبیر «نوروزتان پیروز!» استفاده می کنند. در ذهنیت
ایرانی «نوروز» و «پیروزی» دو روی یک سکه اند.

در عین حال، نمی توان از دیگر جنبه های سمبولیک فرارسیدن بهار نیز غافل بود. بهار، علاوه بر
نشانهء پیروزی، هم نماد امید به پایان گرفتن سرما و تاریکی است، هم نماد انقلابی در جان آدمی و
اجتماع، عم نماد آغاز و نوزائی؛ و استوره های ایرانی و آثار ادبی فارسی از مجموعهء این سمبولیزم سود
فراوان برده اند.

همچنین نوروز و بهار را می توان نماد انقلاب و دگرگونی بنیادی نیز دانست. با فرا رسیدن بهار
حکومت زمستان و سرما و تاریکی و رخوت و مرگ به پایان می رسد و عناصر طبیعت هم پیروزی
خورشید، پیدایش امید به بهبود اوضاع جوی، نوزائی گیاهان و آغاز دوران رشد و توسعه را، در ضربهنگی
از اعتدال که، نه در محافظه کاری، که در جهشی انقلابی به سوی دگرگونی، همچون نمایشی آشکارا
سمبولیک، در پیش چشم ما بروی پرده می آورند.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>